

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال هفدهم، شماره شصت و پنجم، بهار ۱۴۰۴، ص ۱-۲۴

آموزه‌های تعلیمی از داستان بهرام پنجم (گور) در شاهنامه و هفت‌پیکر

یوسف صفیان بلداجی،* احمدرضا یلمه‌ها**

doi 10.71630/parsadab.2025.1184304

چکیده

تاریخ‌نویسان متقدم و متأخر از جمله طبری و مسعودی، از زندگی بهرام پنجم گزارش‌های تاریخی مختلفی بیان کرده‌اند. هرچند شخصیت‌های ادبی ریشه‌های تاریخی دارند، وقتی این شخصیت‌ها با عناصر ادبی آمیخته می‌شوند، از رنگ‌وبوی تاریخی آنان کاسته می‌شود. این جستار تقریباً دیدگاه‌های این تاریخ‌نگاران را به صورت مختصر بررسی کرده و به داستان این شخصیت در شاهنامه و هفت‌پیکر می‌رسد که دو شاعر توانا، فردوسی و نظامی جدای از اشارات تاریخی، در بسیاری موارد از وجه تاریخی دور شده‌اند؛ گویا تمام این گریزها رنگ و بوی ادبی داشته و انگیزه‌های ایشان، اخلاق‌مدارانه و تعلیم‌گرایانه بوده است و با گریز از واقعیت‌های تاریخی، داستان‌هایی با رویکرد اخلاقی به وجود آورده‌اند و تمام آرمان‌های تعلیمی، اخلاقی مورد نظر خویش را در چهره این شخصیت همراه داستان آورده و از این شخصیت، فردی عدالت‌گستر، آزاده، اخلاق‌مدار و نیک‌اندیش و جوانمرد با جنبه‌های دیگر تعلیمی ساخته‌اند؛ هرچند نظامی در این گریز تاریخی، رغبتی تمام‌تر به جنبه تعلیمی اخلاقی نسبت به فردوسی از خود نشان داده است و فردوسی پایبندی خود را به تاریخ حفظ کرده است.

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد آبادان، دانشگاه آزاد اسلامی، آبادان، ایران (نویسنده مسئول)

yo.safian@iau.ac.ir

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دهاقان، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران

ayalameha@dehaghan.ac.ir

تاریخ پذیرش ۱۴۰۳/۱۲/۲۶

تاریخ وصول: ۱۴۰۳/۰۹/۱۴

واژه‌های کلیدی: بهرام پنجم، تاریخ، تعلیم، شاهنامه، هفت‌پیکر.

۱. مقدمه

بهرام، فرزند یزدگرد اول ساسانی، از زنی یهودی به نام شیشین‌دخت است. این زن دختر رش‌گلو، شاه یهودیان بوده است (ثاقب‌فر، ۱۳۸۴: ۷۲؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۴: ۲۱۳). موبدان با قدرتی که در دربار داشتند و یا شاید به‌دلیل بزه‌کار خواندن یزدگرد اول نمی‌خواستند که از نسل یزدگرد کسی پادشاه ایران شود؛ لذا از به قدرت رسیدن بهرام گور امتناع می‌ورزند. با این حال بهرام به کمک پادشاه حیره با سپاهیان عرب راهی تیسفون می‌شود و موبدان از ترس، پادشاهی وی را به رسمیت می‌شناسند و بهرام قول می‌دهد که ضعف‌های پدرش یزدگرد را جبران نماید و یک سال به‌صورت آزمایشی سلطنت کند و آنگاه انتخاب پادشاه را به مشیت الهی سپارند و تاج را میان دو شیر گرسنه قرار دهند و اگر بتواند تاج را از میان دو شیر بر سر بگذارد رسماً پادشاه خواهد شد (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲: ۶۱۸؛ کریستین سن، ۱۳۸۴: ۲۷۸) تاج‌گذاری بهرام به دست موبد موبدان و در تیسفون اتفاق افتاده است (سامی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۹۶). نقش و نام بهرام، چندین جای در بین کتیبه‌های به‌جامانده آمده است، در نقش رستم در زیر آرامگاه داریوش کبیر او را با هم‌وردش به تصویر کشیده‌اند. شکوه وی به‌حدی بوده است که سربازانش با دیدن وی ادای احترام را فراموش می‌کرده‌اند (همان، ج ۲: ۲۲). او نه تنها در منابع اسلامی متقدم (یعقوبی، طبری و دینوری)، بلکه در بعضی متن‌های پهلوی مانند زَنْدَوِ هَمَنْ یَسُنْ با لقب «گور» معرفی می‌شود. محبوبیت وی چنان است که سلسله‌هایی همچون صفاریان، آل‌بویه و شروانشاهان و خاندان‌های قدرتمند پس از اسلام، برای به دست آوردن مشروعیت سیاسی، خود را به او منسوب می‌کنند. طبع رامش‌جوی، ذوق شاعرانه، خوش‌باشی و اعمال پهلوانی، از بهرام پادشاهی محبوب ساخته است (زرین‌کوب، ۱۳۶۴، ج ۱: ۴۵۷؛ کریستین سن، ۱۳۸۴: ۲۸۷، ۲۹۹، ۳۰۱). موبدان ایرانی با بهرام در مورد یزدگرد گفت‌وگو می‌کنند و بهرام سخنانشان را تکذیب نمی‌کند و بر آن است شکاف‌ها را ببوشاند؛ در غیر این صورت از پادشاهی کناره‌گیری خواهد کرد (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲: ۶۱۸؛ زرین‌کوب، ۱۳۸۴: ۲۱۴).

بهرام گور با روی کار آمدن خود طبقه رامشگران را تغییر می‌دهد و هر کدام را یک طبقه بالاتر می‌برد و این شیوه تا زمان انوشیروان باقی است تا اینکه وی مجدداً طبقات ارد شیر را احیا می‌کند و رامشگران را به جای اول خود بازمی‌گرداند (نفیسی، ۱۳۸۴: ۲۸۲؛ زرین کوب، ۱۳۸۴: ۲۱۴). بهرام گور همگان را به لذت‌جویی تشویق می‌کند و اشعاری به زبان عربی و یا فارسی می‌سراید؛ بسیار دوستدار موسیقی است و به موسیقی‌دانان رتبه‌ای عطا می‌کند که در روز بار پادشاه، در ردیف‌های عالی دولت یا یک طبقه فروتر از آن‌ها قرار بگیرند و به موجب داستانی همین پادشاه است که قوم لوریان (کولیان، غر شمالی و سوزمانی) را از هند به ایران می‌آورد تا عوام از لذت موسیقی بی‌بهره نمانند (کریستین سن، ۱۳۸۴: ۲۷۹؛ مسعودی، ۱۳۸۵ق، ج ۱: ۲۶۹). در سال ۶۳ ق.م، مردمانی به نام یوئه‌چی به سکاهایی که بین رومی‌های سیحون و جیحون بودند فشار آورده، آن‌ها را به غرب می‌رانند. بعد از آن در سال ۱۳۰ ق.م، قوم یوئه‌چی مغرب را از سکاهای می‌گیرند و کم‌کم یوئه‌چی‌ها دولتی تشکیل می‌دهند که به کوشان‌ها معروف می‌شوند. رومی‌ها برای اینکه به ایران از نظر سیاسی فشار آورند، با آن‌ها طرح دوستی می‌ریزند و به آن‌ها هفتالیت و یا هیاطله می‌گویند. بهرام پنجم ابتدا با اقوام وحشی شمالی که احتمال دارد خیونیان و از نژاد سفیدپوستان هون بوده باشند، در دشت‌های مرو وارد جنگ می‌شود. این طایفه همان مردمانی هستند که بعد از شکست به دست شاپور به کمک شاپور دوم می‌شتابند و پادشاه ایشان «گروم بات» نیز وارد لشکر شاپور می‌شود و علیه رومی‌ها می‌جنگد؛ ولی بعد از فوت شاپور مرتب به سرزمین‌های ایران حمله می‌کنند و حمله‌های مکرر ایشان وحشتی بسیار سهمگین در دل ایرانیان پدید می‌آورد. به‌ناچار بهرام گور تصمیم می‌گیرد این غائله را پایان بخشد. او با بهترین سرداران شبانه حرکت کرد و خود را از آذربایجان به خاور یعنی (مرو) سرزمین هون‌ها رساند (پیرنیا، ۱۳۷۸: ۱۹۵؛ خدادادیان، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۴۷۲) و دستور داد کیسه‌های چرمی پر از سنگ بر گردن اسب‌ها آویزان کنند و شبانه بر سپاه دشمن بتازند. به این ترتیب صدای ناشی از زنگ بر گردن اسبان به‌علاوه خود سپاه وحشت سپاه را ده‌چندان می‌کند و چنان روحیه دشمن را تضعیف می‌کند که فرصت خودآرایی نمی‌یابند (سامی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۷۱). بهرام با چنین شیوه‌ای بر هون‌ها می‌تازد و آن‌ها را غافلگیر می‌کند و فرمانده آن‌ها را به دست خود هلاک می‌کند و این گروه را تا ماورای

جیحون عقب می‌راند. غنایم فراوانی از هونها نصیب ایران می‌شود. بهرام طبق وعده‌اش بعد از شکست هونها برای ادای احترام به آتشکده آذرگشنسب آذربایجان در شهر شیز می‌رود و تمام غنایم به دست آمده را با تاج پادشاه هیاطله به آتشکده تقدیم می‌کند (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲: ۶۲۲). پادشاهی بهرام در ایران چنان مقتدرانه است که تا زمانی که بهرام زنده است هیچ‌گاه هیاطله به خود اجازه نمی‌دهد وارد خاک ایران شده و با ایرانیان وارد جنگ شوند؛ چه بسا در این زمان می‌بینیم «آتیلا» فرمانروای هیاطله تاخت و تاز خود را به سوی اروپا و مرکز رومیان در پیش می‌گیرد و به دولت بیزانس و شمال اروپا آن چنان ضربه محکمی وارد می‌سازد که خرابی‌های آن قرن‌ها در اروپا بر جای می‌ماند. پژوهشگران آتیلا را در اروپا با چنگیز مغول در ایران مقایسه می‌کنند (خدادادیان، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۵۰۳؛ زرین کوب، ۱۳۸۴: ۲۱۵).

۲. مرگ بهرام

باید توجه داشت داستان بهرام گور به زبان پهلوی و در خداینامه‌های روزگار ساسانیان وجود داشته است (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۴۵) و برخی از متون مرگ او را طبیعی دانسته‌اند؛ چنان‌که از مؤلف نامعلوم *مجم‌التواریخ و القصص* آمده: «به روایتی گویند به شیراز بمرد» (ناشناس، ۱۳۸۳: ۷۱) و یا «چون مدت شصت و سه سال در پادشاهی ماند درگذشت؛ بفرمود تا بر گورش نوشتند باینکه ازین جهان همه کامی برداشتم بناکام گذاشتم» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۱۱۴). با وجود این، برخی کتب مرگ او را در غار دانسته‌اند: «در شکارگاه به دنبال گوری رفت و بهرام از عقب گور رفت و ناپدید شد» (کاتب یزدی، ۱۳۸۶: ۳۳) و همچنین گزارش دیگری از فرو رفتن او در باتلاق حکایت دارد (مسعودی، ۱۹۷۰، ج ۲: ۱۹۰؛ یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۰).

۳. تعلیم و اخلاق

تعلیم و آموزه‌های تعلیمی یا شخصی است یا اجتماعی، و اخلاق مجموعه‌ای از سرشت و صفات باطنی است، اعم از سجایای نیکو و یا صفات ناپسند (یزدی، ۱۳۹۴: ۱۹). بسیاری از خردمندان گذشته بر آن بوده‌اند که هنر باید تابع اخلاق باشد و به همین دلیل شاعران و هنرمندان بعضاً از روایات تاریخی می‌گریزند و به خلق آثار هنری دست می‌یازند و البته که نتیجه چنین پیوند جاودانگی شخصیت نویسنده و یا شخصیت فرد تاریخی است که از آن سخن به میان می‌آید.

۴. پرسش‌های پژوهش

اساس این پژوهش می‌خواهد به چند نکته پاسخ دهد که به آن‌ها اشاره می‌شود:

(الف) چرا و به چه انگیزه‌ای شاعران به شخصیت تاریخی بهرام پنجم وجه ادبی داده‌اند؟

(ب) براساس شواهد تاریخی کدام شاعر بیشتر به این شخصیت جنبه ادبی داده است؟

۵. روش‌شناسی تحقیق

پژوهش حاضر توصیفی تحلیلی است؛ به گونه‌ای که این شخصیت در شاهنامه و هفت‌پیکر و تاریخ مطالعه گردیده و موارد اختلاف این شخصیت براساس شواهد تاریخی استخراج شده است و با بررسی تطبیقی مشخص شده بین دو شاعر توانا یعنی فردوسی و نظامی کدام یک تاریخ را بیشتر با ادبیات آمیخته است و چه هدف و انگیزه‌ای را از این کار دنبال می‌کرده‌اند.

۶. پیشینه تحقیق

- «بررسی و مقایسه دو چهره نیمه تاریخی شاهنامه (بهرام گور و بهرام چوبین) براساس نظریه قدرت» (طغیانی، ۱۳۸۹)؛ نویسنده در این مقاله به وجوه تشابه این دو شخصیت نیمه تاریخی (بهرام گور و بهرام چوبین) در شاهنامه فردوسی پرداخته و معتقد است قدرت موجب شده این دو شخصیت جهت برپا داشتن عدالت و رفع تبعیض در جامعه طبقاتی به پا خیزند و هر دو نمودار یک حقیقت و یک خودآگاه اجتماعی و نماینده خصیصه فطری عدالت طلبی و ظلم ستیزی هستند که به صورت دو پهلوان حماسی- تاریخی در عرصه شاهنامه نمود یافته‌اند.

- مقاله «بررسی تطبیقی شخصیت بهرام در شاهنامه و هفت‌پیکر» (غلامی نژاد و همکاران، ۱۳۸۶)؛ نویسندگان در این مقاله معتقدند ترسیم شخصیت بهرام در شاهنامه بیشتر جنبه تاریخی دارد؛ حال آنکه نظامی کو شیده است بهرام را به عنوان یک حاکم آرمانی مطرح سازد که توانسته با طی مراحل سیروسلوک به کمال مطلوب انسان برسد و از این رو به سرمشقی برای تمام پادشاهان بدل شود.

- مقاله «تقابل دو دیدگاه در یک داستان (بهرام گور در شاهنامه و هفت‌پیکر)» (فرقدانی، ۱۳۸۲)؛ نویسنده این مقاله به بسط این اندیشه می‌پردازد که روایت‌های مختلف یک داستان

نتیجه تأثیر محیط و عصری است که داستان و داستان سرا در آن شکل می‌گیرد. شاید بتوان گفت تفاوت بهرام گور نظامی و فردوسی به اندازه دو قرن فاصله زمانی است.

- مقاله «غیت بهرام گور» (آیدانلو، ۱۳۹۵)؛ نویسنده به مرگ بهرام از وجه اساطیری پرداخته است.

- مقاله «هویت بهرام پنجم در شاهنامه و هفت‌پیکر با رویکردی تاریخی» (صفیان بلداجی، ۱۳۹۶)؛ نویسنده ضمن بررسی تطبیقی تاج‌گذاری بهرام، جنگ سیاسی، اقدامات اجتماعی و مرگ بهرام در دو اثر به این نتیجه می‌رسد که پابندی فردوسی به تاریخ بیش از نظامی است. فردوسی به بهرام وجه حماسی بخشیده، حال آنکه نظامی به وجه غنایی شخصیت وی توجه داشته است.

- مقاله «مضامین تعلیمی و تربیتی در هفت‌پیکر» (ناصری، ۱۳۹۴)؛ پژوهشگر این مقاله به بیان این اندیشه می‌پردازد که منظومه هفت‌پیکر نه تنها از نوع حماسی - غنایی است بلکه در زمره ادبیات تعلیمی به شمار می‌رود. نظامی در اغلب حکایت‌های هفت‌پیکر در مقام یک مربی اخلاق و مصلح اجتماعی خود را موظف می‌داند که همچون پدری دلسوز دستورهای اخلاقی و تربیتی نصایح تعلیمی و دیدگاه‌های عبرت‌آموز را بیان کند که برای سعادت بشری شایسته و بایسته است.

- مقاله «کنکاشی در نمادپردازی در گنبد هفتم» (عبدالله‌زاده، ۱۳۹۲)؛ نویسنده در این مقاله به گره‌گشایی نمادپردازی‌های نظامی در هفت‌پیکر پرداخته است.

مقاله «بررسی تحلیلی داستان بهرام گور در شاهنامه و هفت‌پیکر از منظر ادبیات تعلیمی» (شهریاری، ۱۴۰۳)؛ این مقاله به تحلیل و علت بیان داستان‌ها از دیدگاه نظامی و فردوسی پرداخته و جنبه‌های اعتقادی نویسندگان و تأثیر آن بر تعلیم در آثار آنان را بیان کرده است.

- مقاله «یک داستان و چهار روایت مقایسه داستان بهرام گور در شکارگاه در چهار منظومه» (ذوالفقاری، ۱۳۹۸)؛ این مقاله به بهرام و کنیزش فتنه در شکارگاه و مقایسه پیکره داستان و روایت‌های آن در چهار اثر پرداخته است.

با توجه به اینکه کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری درباره این شخصیت نوشته شده است که مجال آوردن آن در اینجا نیست؛ اما می‌توان گفت پژوهشی که بتواند آموزه‌های تعلیمی

شخصیت بهرام پنجم را در شاهنامه و هفت‌پیکر همراه با نگاه تاریخی بررسی کند، صورت نگرفته است.

۷. تحلیل و بررسی

باینکه بهرام شخصیتی تاریخی است که شرح مختصر آن گفته شد، می‌توان موارد اختلاف این شخصیت را براساس تاریخ، نمایان ساخت و مشخص نمود انگیزه‌های شاعران یادشده با عدول از تاریخ و شرح و بسط ادبی آن کدام نکته ادبی می‌تواند باشد.

شاهنامه فردوسی		بهرام‌نامه نظامی	
۱	شکار بهرام و آزاده	۱	دیدن بهرام هفت‌پیکر را در قصر خورنق
۲	دیدار یزدگرد بهرام را همراه منذر	۲	ازدواج بهرام با دختران هفت اقلیم
۳	داستان بهرام با لبنک و برآهام	۳	افسانه گفتن دختران هفت اقلیم هفت روز هفته
۴	داستان بهرام با حرام و حلال کردن وی شراب را	۴	شکایت هفت مظلوم
۵	داستان بهرام با روزبه موبد و ده آبادی که ویران شد.	۵	حکایت چوپان و بستن سگ
۶	داستان بهرام با دختران آسیابان	۶	کشتن بهرام وزیر ظالم را
۷	داستان بهرام بابرزین دهقان. طغری (بازشکاری)	۷	شکار بهرام، گوران چهارساله را و داغ کردن
۸	بهرام و بازرگان و شاگرد	۸	کشتن بهرام بایک تیر شیر و گور را
۹	بهرام پادشاه و عتاب زن پالیزیان وی را	۹	داستان بهرام با کنیز (فتنه) و حکایت ادمان و بردن گاو بر بام
۱۰	بهرام در هندوستان	۱۰	داستان سنمار
۱۱	بهرام با گوهرفروش	۱۱	کشتن بهرام اژدها را و گنج یافتن توسط گور
۱۲	بهرام و مهربنداد	۱۲	
۱۳	بهرام با گنج جمشید	۱۳	
۱۴	بهرام با کدیور خارکن	۱۴	

شاهنامه فردوسی		بهرام‌نامه نظامی	
۱۵	اندرزنامه بهرام به سپاهیان	۱۵	
۱۶	پرسش و پاسخ فرستاده رومی با موبدان	۱۶	
۱۷	نامه نوشتن بهرام به شنگل	۱۷	
۱۸	نامه بهرام به برادرش نرسی	۱۸	

با نظر به جدول اختلافات تاریخی بهرام در شاهنامه و هفت‌پیکر می‌توان گفت وی شخصیتی حماسی و غنایی به خود اختصاص داده و انگیزه این دو شاعر از جنبه ادبی و بسط این داستان، جدای از ملاحظات تاریخی، جنبه تعلیمی- انسانی داشته و همین امر باعث شده است که شخصیت تاریخی او کمتر مد نظر آید. بنابراین به بعضی از این جنبه‌ها در زندگی وی در کتاب‌های شاهنامه و هفت‌پیکر پرداخته می‌شود؛ آن‌گاه با نگاه توصیفی از بعد روایی هر دو داستان، تحلیل می‌گردد.

۸. داستان‌های تعلیمی نهفته در شاهنامه

۱-۸. داستانی در بخشندگی و قناعت

بهرام از زبان دهقانی می‌شنود که هنگام آبیاری زمین آب وارد مغاکی می‌شود و از آنجا صدای گنج به گوش می‌رسد. شاه دستور حفر محل را می‌دهد از آنجا دو گاو میش طلا همراه آخوری زبرجد یافت می‌شود. بهرام می‌گوید بنگرید نام چه کسی بر روی آن نوشته شده است.

به شاه جهان گفت کردم نگاه نوشته است بر گاو جمشید شاه

(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۷: ۵۵۲)

وی نمی‌خواهد از گنجی که از آن خویش نیست بهره ببرد؛ پس گنج را به بیوه‌زنان و یتیمان می‌بخشد.

به گنجی که جمشید بنهاد پیش چرا کرد باید مرا گنج خویش

(همان: ۵۵۶)

نه بدم دل اندر سرای سپنج نازم به تاج و نه یازم به گنج

(همان: ۵۸۲)

او می‌گوید گنجی که از آن جمشید است چرا باید آن را از خود گردانم و دل از گنج دنیا می‌کند و تاج و تخت را هیچ می‌انگارد. بهرام در این داستان قناعت پیشه می‌کند. این داستان در هیچ‌یک از منابع تاریخی نیامده است و رنگ‌وبوی تاریخی ندارد و شاعر هدف خود را تشویق بخشندگی و قناعت قرار داده است.

۲-۸. داستانی در جوانمردی و نوع‌دوستی

وقتی پیری نزد بهرام حکایت می‌کند که در آبادی، لبنک، سقایی است که نیمی از روز کار می‌کند و نیمی دیگر، بالینکه در فقر است، با مهمان به سر می‌برد و مهمان‌نوازی بس ارزشمند است؛ برعکس او براهام فردی، غنی و درعین حال بدمهمان است. بهرام برای آزمودن این دو ابتدا دستور می‌دهد هیچ‌کس حق ندارد امروز از لبنک آب بخرد و ناشناس به خانه او مهمان می‌شود. لبنک بالینکه آن روز آبی نفروخته است، از بهرام به‌خوبی پذیرایی می‌کند. دوم روز بهایی برای پذیرایی قرض می‌گیرد و روز سوم ناچار مشک آبکشی خود را نزد کسی گرو می‌گذارد تا از مهمان پذیرایی کند و اصرار دارد که چندین روز دیگر مهمان ناشناس پیش او بماند. بهرام بعد از شناخت کار لبنک خانه او را ترک می‌کند و به سمت براهام می‌رود.

بزد در بگفته تا که بی‌شهر یار بهما ندم چو او باز ماند از شکار
شب آمد ندانم همی راه را نیا بم همی لشکر و شاه را
گرامش ببدین خانه یابم سپنج نباشد کسی را ز من هیچ رنج

(همان: ۱۷۵-۱۷۷)

بهرام خودش را گمشده‌ای غریب معرفی می‌کند که از دوستان خود جدا افتاده است. بعد از کلی منت براهام می‌پذیرد و بهرام قول می‌دهد یک شب بماند و فردای آن روز برود. براهام هنگام خوردن شام بر سر سفره می‌گوید:

به گیتی هرآن‌کس که دارد خورد سوی مردم بی‌نوا ننگرد

(همان: ۲۰۲)

بهرام متعجب نگاه می‌کند و فردای آن روز به ایوان خویش می‌رود. تاج بر سر می‌گذارد و این داستان را با کسی بازگو نمی‌کند و دستور می‌دهد لبنک و براهام را می‌آورند و تمام

اندوخته براهام را به لنبک می‌بخشند. بهرام جوانمردی و بخشش لنبک را می‌ستاید و براساس شناخت، یکی را پاداش و دیگری را عقوبت می‌دهد.

این داستان نیز مطابق داستان پیشین رنگ و روی تعلیم دارد و هیچ سندیت تاریخی برای آن موجود نیست.

۳-۸. داستانی در اندیشمندی و سنجیده‌گویی

بهرام به دهی می‌رود و می‌گوید در این آبادی همه یکسان هستند، کسی بر دیگری برتر نیست. این سخن مردمان آنجا را گستاخ می‌کند و بزرگشان را می‌کشند و روستا به ویرانه‌ای مبدل می‌شود. شاه با دیدن ده علت ویرانی را جویا می‌شود. بزرگی از سالخوردگان داستان را برای پادشاه می‌گوید. بهرام فردی به نام روزبه را برای آنان انتخاب می‌کند و آبادی را به آنجا برمی‌گرداند.

به ما گفت یکسر همه مهترید نگر تا کسی را به کس نشمرید

(همان: ۳۹۰)

بدو گفت موبد که از یک سخن به پای آمد این شارسرستان کهن

همان از یک اندیشه آباد شد دل شاه ایران ازین شاد شد

(همان: ۴۲۱-۴۲۲)

فردوسی از منظر تاریخی به این داستان نمی‌نگرد. وی می‌گوید سخن درست و سنجیده می‌تواند برای سرزمینی آبادانی و یا ویرانی بیاورد؛ بنابراین گوینده باید مراقب سخنان خود باشد.

این داستان نیز هیچ‌گونه اشاره تاریخی به آن نشده است و فقط جنبه تعلیم دارد.

۴-۸. داستانی در تواضع و مهمان‌نوازی

بهرام بعد از شکار شاهد زنی، کوزه بر دوش، از او می‌پرسد آیا اینجا جایی برای اقامت هست؟ وی به رسم مهمان‌نوازی او را به خانه می‌برد.

چنین گفت زن ای نبرده سوار تو این خانه چون خانه خویش دار

(همان: ۱۳۳۰)

شوهر او فقیرانه ح‌صیری و اندک غذایی می‌آورد. زن از شوهر می‌خواهد برای پذیرایی مهمان بره‌ای مهیا کند.

نداری نمک‌سود و هیزم نه نان چه سازی تو برگ چنین میهمان
(همان: ۱۳۴۵)

او با وجود فقر، بره‌ای به‌زحمت مهیا می‌کند. سپس همه بدی‌های زمانه، خشکی شیر گاوان و نبود برکت را بر دوش پادشاه زمانه می‌افکنند.

چو بیدادگر شد ج‌ها ندارشاه ز گردون نتابد به بایست ماه
به پستان‌ها در شود شیر خشک نبوید به نافه درون نیز مشک
زنا و ربا آشکارا شود دل نرم چون سنگ خارا شود
به دشت اندرون گرگ مردم خورد خردمند بگریزد از بی‌خرد
شود خایه در زیر مرغان تباه هرآن‌گه که بیدادگر گشت شاه
(همان: ۱۳۸۲-۱۳۸۶)

بهرام همان روز به خود آمده و به درگاه حق توبه می‌کند. زن درمی‌یابد مهمان او کسی جز پادشاه نبوده است. این داستان در هیچ منبع تاریخی یافت نمی‌شود، ولی انگیزه داستان پرداز، تشویق مهمان‌نوازی و تواضع در عین بزرگی است.

۵.۸. داستانی در معنی‌گرایی، دوری از ادعا

پادشاه ناشناس نزد بازرگانی می‌رود و می‌گوید مهمانی غریب و کم‌زحمت، وجهی به بازرگان می‌دهد که آن را صرف نبید و بادام و مرغ بریان کند. وی مرغی بریان آورده و به شاگرد خود با عتاب به دروغ می‌گوید چرا آن مرغ را گران خریده تا تمام وجه بهرام را تمام‌شده انگارد. شاگرد جوانمرد فردای آن روز بهرام را مهمان خود می‌کند و خواسته‌هایش را برمی‌آورد.

چو بازارگانش فرود آورید مر او را یکی خوا بگه برگزید
همی بود نالان ز درد شکم به بازارگان داد لختی درم
بدو گفت لختی نبید کهن ابا مغز بادام بریان بکن
اگر خانگی مرغ باشد رواست کزین آرزوها دلم را هواست

(همان: ۱۵۲۰-۱۵۲۳)

چنین گفت با میزبان شهریار که بهرام ما را کند خواستار

(همان: ۱۲۸۵)

سرانجام بهرام بازرگان و شاگرد را خوانده و به بازخواست بازرگان مادام ماهانه ۲۴۰ درم مقرری برای او مشخص می‌کند و به او می‌گوید استادی و بزرگی در سخن نیست بلکه در عمل و مرام است که انسان می‌تواند بزرگی خود را اثبات کند.

این داستان نیز مانند داستان‌های پیشین هیچ صبغه تاریخی نداشته و با این داستان می‌خواهد معنی‌گرایی و دوری از ادعاهای بی‌جا را به خوانندگان گوشزد کند تا انسان به بزرگ‌منشی و انسان‌وارگی بگراید.

۹. داستان‌های تعلیمی نهفته در بهرام‌نامه

۹-۱. داستانی در حق‌گزاری

در شکارگاه، گورماده‌ای بی‌همتا توجه بهرام را به خود جلب می‌کند. گور از آغاز صبح تا شامگاه صیاد را به خود مشغول می‌کند و سرانجام به غاری وارد می‌شود که پیش از آن هیچ انسانی بدان‌جا پای ننهاد و در دهانه غار اژدهایی سیاه و بزرگ خفته است. شاه با دیدن اژدها به فکر جدال با آن برمی‌آید و با اسب به‌سمتش حرکت می‌کند.

گور بهرام دید و جست به زور رفت بهرام گور از پی گور

گوری الحق رونده بود و جوان گورگیران پشش چو شیر دوان

(نظامی، ۱۳۷۶: ۷۳)

شه چو بر ره‌گذر بلا را دید اژدها شد که اژدها را دید

غم گور از نشاط گورش برد دست بران نهاد و پای فشرد

(همان: ۷۴)

متعجب که این چه شکاری است و چرا باید مرا قضا و قدر به اینجا بکشاند و یقین می‌کند آن گور از این اژدها شاکي است. با تیری دو شاخه اژدها را کور می‌کند و با خنجری به سمت اژدها می‌شتابد. شکم اژدها را می‌شکافد و در شکم او بچه گور بلعیده‌شده را می‌یابد.

گفت اگر گویم اژدهاست نه گور زین خیانت خجل شوم در گور

من و انصاف گور و دادن داد باک جان نیست هر چه بادا باد
(همان: ۷۴)

اژدها را درید کام و گلو ناچخ هشت مشت شش پهلو
با نگی از اژدها برآمد سخت در سرافتاد چون ستون درخت
(همان: ۷۵)

بهرام قبل از عزیمت، به دنبال گور به غار داخل می‌شود و گنجی بزرگ می‌بیند. پس از مدتی خاصگان پادشاه به آنجا می‌رسند.

شاه فرمود تا کمربندان هم دلیران و هم تنومندان
راه در گنجدان غار کنند گنج بیرون برند و بار کنند
سیصد اشتر ز بخته یان جوان شد روانه به زیر گنج روان
(همان: ۷۶)

بهرام در این داستان تسلیم قضا و قدر است و تمام حرکات گور را رمز می‌داند. نظامی در این داستان به جنبه تاریخی بهرام نمی‌نگرد. او می‌خواهد با این داستان به خواننده بگوید هیچ عملی بی‌پاداش نیست و نیکی به حیوان هم بدون پاداش نمی‌ماند و نتیجه هر کاری به آدمی بازمی‌گردد.

۲-۹. داستانی در پشتکار و آهستگی

بهرام با کنیزکی به نام فتنه مشغول گوش دادن به نوای چنگ است. نخجیران از مقابلش می‌گذرند، به دنبال آنان می‌رود و چندی را شکار و چندی را به دام می‌آورد. گور دیگری پیدا می‌شود. بهرام به فتنه می‌گوید چگونه آن را شکار کنم. او می‌گوید سمش را به سرش بدوز. چنین می‌کند.

گفت باید که رخ برافروزی سر این گور در سمش دوزی
(همان: ۱۰۹)

سم سوی گوش برد صید زبون تا ز گوش آرد آن علاقه برون

تیر شد برق شد جهان افروخت گوش و سم را به یکدگر بردوخت

(همان: ۱۰۹)

پادشاه می گوید هنرم چگونه است؟ وی در پاسخ می گوید با تمرین و ممارست این کار
بعید نیست.

هر چه تعلیم کرده باشد مرد گر چه دشوار شد بشاید کرد

رفتن تیر شاه بر سم گور هست از آدمان نه از زیادت زور

(همان: ۱۱۰)

بهرام از ناراحتی او را به سرهنگ سپاهش می سپارد تا از بین ببرد، ولی سرهنگ صرف نظر
کرده و او را به خانه خود می فرستد تا خدمت کند. از قضا گاو سرهنگ گوساله ای به دنیا می
آورد. کنیز آن گوساله را هر روز به بام قصر می برد. گوساله به گاوی بزرگ تبدیل می شود و
کنیز بر اثر تمرین، از بردن آن بر بام نمی اندیشد.

آن پریچهره جهان افروز بر گرفتگی به گردنش همه روز

پای در زیر او بیفشردی پای به پا به به کوشک بر بردی

مهر گوساله کش بود به بهار ماه گوساله کش که دید بهار

همه روز آن غزال سیم اندام برد گوساله را از خانه به بام

(همان: ۱۱۲)

روزی پادشاه مهمانشان می شود و برای بزم به کنیز می گویند هنرنمایی کند. او گاو را
برداشته و بالای بام قصر می برد و پیشکش پادشاه می کند و بر غیرعادی بودن هنرش بین زنان
ادعا دارد. پادشاه انجام این کار را زورمندی نمی داند، بلکه تمرین و ممارست به حساب می
آورد. آن کنیز تعظیم می کند و می گوید چگونه است گاو بزرگی به بام بردن از تمرین است
اما شکار گور کوچکی از زورمندی است. پادشاه به خاطر می آورد و او را می شناسد.

سجده بردش نگار سیم اندام با دغایی به شرط خویش تمام

گفت بر شه غرامتی است عظیم گاو تعلیم و گور بی تعلیم؟

من نه گاوی برآورم بر بام جز به تعلیم برنیارم نام

چه سبب چون زنی تو گوری خرد نام تعلیم کس نیارد برد

(همان: ۱۱۸ و ۱۱۹)

به این داستان در کتب تاریخی اشاره‌ای نشده است؛ فقط در کتیبه‌ای تصویر شکار بهرام همراه کنیزک نشان داده شده است. هدف تعلیمی این حکایت بیان این نکته است که بگوید آدمی با تمرین و کوشش کارهای غیرممکن را ممکن می‌سازد.

۳-۹. داستانی در قناعت و دوری از هواپرستی

کنیزی در سبب سیاه‌پوشی، قصه‌ای را برای بهرام تعریف می‌کند و می‌گوید در چین شهری وجود دارد که مردمانش بی‌نهایت زیبا هستند، ولی اگر کسی با آنان دوستی کند سیاه‌پوش می‌شود. بهرام از کنجکاوی به دنبال یافتن آن شهر راه می‌افتد. شهر را می‌یابد ولی همه ساکت‌اند و علت سیاه‌پوشی را به او نمی‌گویند. دوستی می‌یابد و از او می‌پرسد، آن دوست او را شب در ویرانه‌ای به داخل گردونه‌ای رهنمون می‌سازد و آن گردونه در باغی خرم فروود می‌آید. زیبارویی از آسمان گویی خود ماه به زمین آمده و بر تخت می‌نشیند.

من که در یافتن چینی جایی شاد گشتم چو گنج پیهایی
از نکویی در او عجب ماندم بر وی الحمدللهی خواندم

(همان: ۱۵۹)

سرو بود او کنیز کان چمنش او گل سرخ و آن بتان سمنش

(همان: ۱۶۱)

آن زیبارو با ندیم می‌گوید: از نامحرمان خاک‌پرست شخصی بین شماست او را بیابید و نزد من آورید. آن‌ها می‌گردند و بهرام را یافته پیش او می‌برند. بهرام با دیدن آن پری دل‌باخته‌ای او می‌شود اما وی هر شب کنیزی را به او می‌سپارد. در این میان بهرام خرسند به خود پری است. پری همیشه می‌گوید: کسی که به قناعت شاد باشد مادام تا دنیا هست محتشم‌نژاد است. بهرام ابرام دارد و پری می‌گوید: اگر اصرار ورزد هیچ‌وقت او را نخواهد دید و او را به صبر می‌خواند اما بی‌تأثیر است و می‌گوید که چشمان خود را ببندد. زمانی که چشم می‌

گشاید کسی را مشاهده نمی‌کند. زیاده‌خواه از معشوق خود جدا افتاده است و به شهر اول برمی‌گردد.

گر شبی زین خیال گردی دور	یابی از شمع جاودانی نور
چشمه‌ای را به قطره‌ای مفروش	کاین همه نیش دارد آن همه نوش
در یک آرزو به خود در بند	همه ساله به خرّمی می‌خند

(همان: ۱۷۰)

گفت اگر گفتمی تو را صد سال	باورت نامدی حقیقت حال
رفتی و دیدی آنچه بود نهفت	این چنین قصه با که شاید گفت
من در این جوش گرم جوشیدم	وز تظلم سیاه پوشیدم

(همان: ۱۸۰)

این داستان، افسانه‌گونه و رمزی است. نظامی می‌گوید داشتن آرزو بزرگ‌ترین رستگاری است و افزون‌طلبان و هواپرستان سیاه‌پوشان عالم‌اند. هرچند این اندیشه شاعر را نمی‌توان در هیچ کتاب تاریخی آشکارا در مورد زندگی بهرام یافت و فقط جنبه تعلیم دارد.

۴-۹. داستانی در راستگویی و دوستی

کنیزی برای بهرام از پادشاهی حکایت می‌کند که کنیزکان بسیاری دارد و هیچ‌کدام وفادار نیستند و به شاه کنیزفروش مشهور است. روزی کنیزکی چینی می‌خرد و خزانه‌داری را به او می‌سپارد و در نهایت شیفته او می‌شود و به او عشق می‌ورزد.

چاره آن شد که چار و ناچارش	مهربانی بود سزاوارش
چند گونه کنیز خوب خرید	خدمت کس سزای خویش ندید
هر یکی را به هفته‌ای کم و بیش	پای بیرون نهادی از حد خویش
سر برا فراختی به خاتونی	خواستی گنج‌های قارونی

(همان: ۱۸۳)

تا چنان شد به چشم شاه عزیز	که شد از دوستی غلام کنیز
گرچه زان ترک دید عیاری	هم چنان کرد خویش‌تن‌داری

تا شبی فرصت آن چنان افتاد کآتشی در دو مهربان افتاد

(همان: ۱۸۷)

در عشق او می‌سوزد اما راضی به وصال نمی‌شود. با جدیت علتش را جویا می‌شود. کنیز هیچ چیز را بهتر از را ستگویی نمی‌بیند و می‌گوید: در نسل ما یک خصلت آشکاری وجود دارد؛ اگر کسی باردار شود و بخواهد وضع حمل کند، حتماً خواهد مرد. وقتی این صفت موروثی ماست، ما چگونه به مرگ راضی باشیم زیرا جان برای ما عزیزتر از وصال است.

کز ز نان هر که دل به مرد سپرد چون به زادن رسید زاده و بمرد
مرد چون هر زنی که از ما زاد دل چگونگی به مرگ شاید داد

(همان: ۱۹۰)

درعوض او حقیقت سریچی کنیزان از پادشاه را جویا شد و بهرام گفت: من از پرستندگان خود جز خودآرایی چیزی ندیدم و فقط تو بودی که روزه‌روز کمر به خدمت بیشتر استوار می‌کردی و به‌ناچار اگرچه از تو کامی نمی‌توانم بگیرم، اما یک لحظه از تو جدا نمی‌توانم شد و بر اثر راستگویی به وصال می‌رسند.

شاه گفت از برای آنکه کسی با من از مهر برنزد نفسی
همه در بند کار خود بودند نیک پیش آمدند و بد بودند
دل چو با را حت آشنا کردند رنج خدمتگری رها کردند

(همان: ۱۹۱)

این داستان انگیزه تعلیم دارد و راستگویی بزرگ‌ترین عنصر انسانیت و رهایی انسان هاست و دوستی حقیقی بهترین نوع دوستی است و در بند خویش بودن را نمی‌توان دوستی گفت؛ هرچند این داستان نیز وجه تاریخی ندارد.

۵-۹. داستانی در پارسایی و توجه حق

کنیزکانی در باغ به شادخواری و مطربی مشغول‌اند. پارسامردی جوان، و سوسه و داخل باغ می‌شود. کنیزان شادنوش بعد از بازخواست پارسامرد درمی‌یابند که صاحب باغ است. دست و پای او را از بند باز می‌کنند و عذر می‌خواهند. به او می‌گویند هر زیبارخی را طلب کنی

سر بر آستانه‌ات فرود می‌آورد. پارسا وقتی این سخنان را می‌شنود، نفس خفته در وجودش بیدار می‌شود و از افسون زنان صبر نمی‌کند. با انتخاب معشوقه‌ای به عیش می‌نشیند، اما کامی نمی‌گیرند.

هر بتی را که دل در او بندی	مهر بروی نهی و بپسندی
آوریمش به کنج خانه تو	تا نهد سر بر آستانه تو

(همان: ۲۹۸)

خواست تا دُر به لعل سفته شود	طوق با طاق هر دو جفته شود
گر به ای وحشی از سر شاخی	دید مرغی به کنج سوراخی
جست بر مرغ و بر زمین افتاد	صدمه ای بر دو نازنین افتاد
هر دو جسته‌ند دل رمیده ز جای	تاب در دل فتاده تک در پای

(همان: ۳۰۷)

دیگربار تصمیم می‌گیرند زمینه‌سازی کنند تا کامی یابند، چنین می‌کنند و خواجه و کنیز چنگ‌نواز به زیر شاخه‌های درخت که تاک بر تاک بر سر همدیگر افتاده است، رفته و به فراغت می‌نشینند. موشی فراغت آنان را بر هم می‌زند. همه به سرزنش آن دو می‌کوشند. این بار پارسامرد به سرزنش کنندگان می‌گوید:

گفت ز نه‌هار دست از او دارد	یار آزرده را می‌آزارید
گوهر او ز هر گنه پاک است	هر گناهی که هست ازین خاک است
چابکان جهان و چالاکان	همه هستند بنده پاکان
کار ما را عنایت ازلی	از خطا داده بود بی‌خللی

(همان: ۳۱۳)

این داستان برای بهرام تعریف می‌شود و اساس تاریخی مشخصی ندارد؛ اما آموزه چنین است که عنایت ازلی و توجه خاص حق، انسان‌ها را از گناه حفظ می‌کند، و پارسایی تنها راه توجه خاص حق است و از نظر ادبی و اخلاقی بسیار ارزشمند است.

بهرام بعد از نرسی وزارت را به کسی دیگر می‌سپارد و با شنیدن حملهٔ چینیان به جنگ رهسپار می‌شود از دور دودی و گله‌ای گوسفند می‌بیند که سگی از شاخهٔ درختی آویزان و دست و پای سگ محکم بسته شده است. به سمت چوپان پیر می‌راند. چوپان با دیدن اسب از جای بلند شده و به حکم مهمان‌پذیری، هرچه در خانه دارد برای بهرام می‌آورد.

شبه چوپانان	پارهٔ شبان را دید	شربتی آب خورد و دست کشید
گفت نان آنگهی خورم	که نخست	ز آنچه پرسم خبر دهی به درست
که این سگ بسته مستمند چراست	شیرخانه است گرگ بند چراست	

(همان: ۳۲۶)

چوپان می‌گوید: این سگ پاسبان گله بود، کار خود را به او یله کرده بودم و هرگاه به شهر می‌رفتم از گله پاسبانی می‌کرد و روزی گله را شمار کردم، هفت سر گوسفند کم بود و بعد از یک هفته بار دیگر شمرده و دیدم کمتر شده است. این راز را با هیچ‌کس نگفتم اما نتوانستم دلیل کم آمدن گوسفندان را بیابم. از اربابی گله به چوپانی افتادم و همهٔ گله را از دست دادم و با خود گفتم این رخنه و زیان با این سگ قوی از کجا پدید آمد، تا اینکه یک روز دیدم:

ماده گرگی ز دور دیدم جست	کامد و شد سگش برابر سست
خواند سگ را به سگ‌زبانی خویش	سگ دو یدش به مهر بانی پیش...
آمد و خفت و آرمید تنش	مهر حق‌الکوت برد ه‌نش

(همان: ۳۲۸)

گرگ گوسفندی فربه از گله جدا کرده و برد و آن سگ را چندین بار به‌خاطر این خطا بخشیدم؛ اما سرانجام او را با گرگ دریافتم و به این خیانت، سگ را به درخت آویختم.

هر که بر مجرمان چنین نکند	هیچ کس بر وی آفرین نکند
---------------------------	-------------------------

(همان: ۳۲۹)

بهرام شاه با شنیدن این سخنان، عبرتی پنهانی درمی‌یابد و به شهر می‌آید تا ببیند خرابی ملک و نبود گنج و سپاه از چیست؟ با تحقیق می‌داند که مقصر وزیر بوده است و فردای آن

روز وزیر را بر دار می‌زند. این داستان نیز سندیت تاریخی ندارد و فقط با بیان آن، جنبه اخلاقی دوری از خیانت، اندیشه سراینده است.

گفت هرک آنچنان سرا فرازد روزگارش چنین سراندازد
از خیانت گری است بد نامی وز بدی هست بدسرانجامی
(همان: ۳۴۶)

۷-۹. داستانی در شناخت نفس، بخشش و آزادگی

زمانی که به بهرام در آن کاخ هفت گنبد هفت‌رنگ به زبان می و جام، افسانه‌های هفت‌گانه به گوشش رسانیدند، عقل او را از گردش گنبد آسمان و بی‌اعتباری آن آگهی می‌دهد و می‌گوید: از بتکده خاک دور شو و به صمد لایزال پیوند تا از هلاک و فنا در امان باشی. هفت موبد می‌خواند و هفت گنبد را به ایشان می‌دهد. یک روز از تاج‌وتخت کناره می‌گیرد و با ویژگیان خود به شکار رفته و این بار به شکار گور نمی‌رود. گویا می‌خواهد جان خویش را در مرغزار طبیعت صید کند یا صید اجل سازد.

هفت گنبد بر آسمان بگذاشت او ره گنبد دگر برداشت
گنبدی کز فنا نگردد پست تا قیامت بر او بخفتد مست
هفت موبد بخواند موبدزاد هفت گنبد به هفت موبد داد
در زد آتش به هریکی ناگاه معنی آن شد که گردش آتشگاه
(همان: ۳۴۹)

میل هر یک به گور صحرایی او طلبکار گور تنهایی
گور جست از برای مسکن خویش آهوا فکند لیک از تن خویش
گور و آهو مجوی از این گل شور کآهوش آهوست و گورش گور
(همان: ۳۵۰)

سرانجام گوری از برابرش می‌گذرد به دلش می‌افتد که آن گور به مینوی‌اش راهنمایی می‌کند سوار شده و در پی آن گور می‌افتد تا به غاری می‌رسد که رخنه‌ای ژرف دارد. گور درون

غار می‌رود و بهرام به همراه اسب خود وارد غار می‌شود. مادر بهرام را خبردار می‌کنند. کارگران تا چهل روز خاک می‌کنند، اما از بهرام اثری نیست.

به تو یزدان ود یعتی بس—پرد	چون که وقت آمد آن ود یعت برد
بر وداع ودیعت دگران	خویشـتین را مکش چو بی خبران
باز پس گرد و کار خویش بساز	دست کوتاه کن ز رنج دراز
چون ز هاتف چنین شنید پیام	مهر برداشت مادر از بهرام
رفت و آن دل که داشت در بندش	کرد مشغول کار فرزندش
تاج و تختش به وار ثان بس—پرد	هرکه زو وارثی بماند نمرد
ای ز بهرام گور داده خبر	گور بهرام جوی و زین به گذر
نه که بهرام گور با ما نیست	گور بهرام نیز پیدا نیست
آنچه بینی که وقتی از سر زور	نام داغی نهاده بر تن گور
داغ گورش مبین به اول بار	گور داغش نگر به آخر کار
گر چه پای هزار گور شکست	آخر از پایمال گور نرسـت

(همان: ۳۵۳-۳۵۴)

این داستان مانند دیگر داستان‌ها فاقد سندیت تاریخی است؛ اما شاعر به دوری از دنیا و مرگ عارفانه و یا فنای وجودی تعلیم می‌دهد که چگونه انسان در نهایت برخورداری بر بی اعتباری جهان واقف می‌شود.

با توجه به مواردی که گفته شد، می‌توان به جرئت گفت که هیچ کدام از موارد فوق با ملاحظات تاریخی همخوانی ندارد و هیچ داستانی از این داستان‌ها رنگ و بوی تاریخی نداشته است کمااینکه این دو شاعر خواسته‌اند از اغراض ثانویه سخن بگویند که همانا این اغراض جنبه تعلیمی محض داشته است و این شخصیت را فرای از واقعیت تاریخی آن جنبه اسطوره‌ای به آن داده‌اند که این مهم جز از راه ادبیات امکان‌پذیر نیست.

۱۰. نتیجه‌گیری

الف) در بررسی‌های به‌عمل‌آمده در این پژوهش می‌توان گفت موارد تفاوت بهرام با متون تاریخی در شاهنامه تقریباً هجده مورد به‌جز داستان‌های جزئی است که این تفاوت در هفت‌پیکر به یازده مورد می‌رسد.

ب) از تفاوت‌هایی که در شاهنامه این داستان با متون تاریخی دارد، تقریباً هفت مورد آن یعنی حدود پنجاه درصد از آن بهره‌تعلیمی گرفته شده است که این مقدار در مقایسه با نظامی که هفت مورد از کل بوده، به هشتاد درصد می‌رسد؛ یعنی نظامی بسیار تعلیمی و ادبی به این شخصیت و داستان می‌پردازد.

ج) بهرام اگرچه شخصیتی تاریخی دارد، بهره‌گیری دو شاعر توانا از این شخصیت فقط جهت بیان جنبه تاریخی شخصیت نیست بلکه هدف تعلیم است؛ کمالینکه بعضی داستان‌ها هیچ‌گاه واقعیت تاریخی ندارند و به‌دلیل آموزش و جنبه‌های تربیتی آن مورد توجه هنرمندان قرار می‌گیرند.

موارد تعلیمی شاهنامه در داستان بهرام		موارد تعلیمی هفت‌پیکر در داستان بهرام	
۱	بخشدگی و قناعت	۱	حق‌گزاری
۲	جوانمردی و نوع‌دوستی	۲	پشتکار و آهستگی
۳	اندیشمندی و سنجیده‌گویی	۳	قناعت و دوری از هواپرستی
۴	تواضع و مهمان‌نوازی	۴	راستگویی و دوستی
۵	معناگرایی و دوری از ادعا	۵	پارسایی و توجه حق
۶		۶	دوری از خیانت
۷		۷	شناخت نفس، بخشش و آزادگی

د) نکته دیگر قابل توجه اینکه موارد تعلیمی تربیتی شاهنامه بر داد و دهش و نیک‌اندیشی و عدالت‌محوری استوار است که این موارد با موضوع حماسی کتاب همخوانی دارد؛ اما در هفت‌پیکر موارد تعلیمی بر قضا و قدر، قناعت، پارسایی و راستگویی استوار است که بنابر زمان سرایش گویا به مفاهیم عرفانی قرن ششم نزدیک می‌شود.

ه) در حکایت بهرام با دختران آسیابان هدف دنیاگریزی و داد و دهش و یا در داستان لنبک، جوانمردی و در داستان بازرگان و شاگردش، بزرگ‌منشی و غرق در معانی شدن، علاوه بر تأکید به هنر و آهستگی، قضاوت درست و کوشش بر ناممکن‌ها دارد و بهتر از این‌ها

بهرام هفت روز هفته را داستان‌هایی از طریق عیش می‌شنود که در آن‌ها به قناعت راستگویی و به مهر، دوستی کردن و جوانمردی و وفاداری و... اشارت‌ها داشته است و درنهایت از بی اعتباری دور سپهر مطلع می‌شود و به‌خودی‌خود می‌خواهد از خاک پست دور شود تا به صمد لایزال بپیوندد و به‌ناچار از تاج و تخت و عیش و عشق کناره می‌گیرد و به‌دنبال گوری به مینو راهنمایی می‌شود و بالاترین نکته تعلیم جاودانگی است.

منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۵). غیبت بهرام گور (بررسی مضمونی حماسی - اساطیری در روایات پایان زندگی بهرام پنجم ساسانی). شعرپژوهی، ۸(۲)، ۲۷-۶۰.
- پیرنیا، حسن. (۱۳۷۸). ایران قدیم. تهران: اساطیر.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). «از شاهنامه تا خدای‌نامه»: جستاری درباره‌ی مآخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه با پیوست: (فهرست برخی متون ازدست‌رفته به زبان پهلوی). نامه ایران باستان، ۷(۱ و ۲، پیاپی ۱۳ و ۱۴)، ۱۱۹-۱۳۰.
- خدادادیان، اردشیر. (۱۳۸۱). تاریخ ایران باستان. تهران: سخن.
- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۸). یک داستان و چهار روایت مقایسه‌ی داستان بهرام گور در شکارگاه در چهار منظومه. پژوهش‌های ادبی، ۴(۱۴)، ۳۱-۵۲.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۴). روزگاران. تهران: سخن.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۴). تاریخ مردم ایران. تهران: امیرکبیر.
- سامی، علی. (۱۳۸۸). تمدن ساسانی. تهران: سمت.
- شهریاری، منصوره. (۱۴۰۳). بررسی تحلیلی داستان بهرام گور در شاهنامه و هفت‌پیکر از منظر ادبیات تعلیمی. پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۱۴(۲)، ۸۲-۱۰۰.
- صفیان بلداجی، یوسف. (۱۳۹۶). هویت بهرام پنجم در شاهنامه و هفت‌پیکر با رویکردی تاریخی. فصلنامه تاریخ ادبیات، ۱۰(۲)، ۷۹-۹۷.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۶۲). تاریخ طبری. تصحیح ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.

- طغیانی، اسحاق. (۱۳۸۹). بررسی و مقایسه دو چهره نیمه تاریخی شاهنامه (بهرام گور و بهرام چوبین) براساس نظریه قدرت. فصلنامه پژوهش‌های ادب عرفانی، ۴(۴)، ۱-۲۸.
- عبدالله‌زاده، راحله. (۱۳۹۲). کنکاشی در نمادپردازی در گنبد هفتم. تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی، ۵(۱۷)، ۱۱۷-۱۳۲.
- غلامی‌نژاد، محمدعلی. (۱۳۸۶). بررسی شخصیت بهرام در شاهنامه و هفت‌پیکر. جستارهای نوین/ادبی، ۴۰(۱)، ۱۱۷-۱۳۹.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). شاهنامه. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: نشر قطره.
- کاتب یزدی، احمد بن حسین. (۱۳۸۶). تاریخ جدید یزد. به کوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.
- فرقدانی، کبرا. (۱۳۸۲). تقابل دو دیدگاه در یک داستان (بهرام گور در شاهنامه و هفت‌پیکر). مجله بخارا، شماره ۱۰ و ۱۱، ۴۶-۵۱.
- کریستن سن، آرتور. (۱۳۸۴). ایران در زمان ساسانیان. ترجمه اقبال آشتیانی. تهران: نگاه.
- مستوفی، حمداله. (۱۳۶۴). تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۸۵). مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ناشناس. (۱۳۸۳). مجمل التواریخ و القصص. تصحیح محمدتقی بهار. تهران: دنیای کتاب.
- ناصری، ناصر. (۱۳۹۴). مضامین تعلیمی و تربیتی در هفت‌پیکر. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، شماره ۲۵، ۱۴۸-۱۸۴.
- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۷۶). هفت‌پیکر. تصحیح حسن وحید دستگردی. تهران: نشر قطره.
- نفیسی، سعید. (۱۳۸۴). تاریخ تمدن ایران ساسانی. به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. تهران: اساطیر.
- یزدی مصباح، تقی. (۱۳۹۴). فلسفه اخلاق. چ ۳. تهران: مؤسسه پژوهشی آثار امام خمینی.
- یعقوبی، ابن‌واضح. (۱۳۶۲). تاریخ یعقوبی. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی.